



عفت جوادی:

در بیان انتقادات،

یک حال

دلسوزانه‌ای

احساس می‌شود

که هر چه گفته

شده برای اصلاح

امور است نه برای

ایرادگیری و پشت

بیان هر ایرادی،

علاقه‌مندی به

اصلاح امور، به

وضوح عیان بود

برگشتن پشت میز و صندلی مدرسه حتی برای یک روز، به مخیله‌ام خطور نمی‌کرد، نوشته‌های خانم جوادی روزنه‌ای شد که بفهمم در میان معلم‌های کشورم بسیاری معلمانی که غیر از دغدغه حقوق و مزایا، تربیت و پرورش نسل آینده‌ساز برایشان در اولویت است و برای تحقق این مهم، از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند.

نگارش حرفه‌ای، خاطرات متنوع کتاب، متن ساده و روان بدون دست‌اندازه‌های کسل‌کننده؛ مزید بر علت شد تا تمام کتاب را به سرعت بخوانم و لذت ببرم. خوشا به حال سیستم آموزشی کشور که چنین معلمانی در بدنه خود دارد و خوشا به حال شاگردانی که در دامان چنین معلمانی تخصص همراه تعهد را می‌آموزند...

چطور شد بعد از این همه سال برای نوشتن خاطرات‌تان اقدام کردید؟

نوشتن یکی از عادت‌های من از دوران جوانی است. زمان‌هایی که نمی‌توانستم با کلام و ارتباط کلامی نظر و احساسم را به درستی بیان کنم، به نوشتن نامه متوسل می‌شدم. چند نمونه از این نامه‌ها را در کتاب آورده‌ام.

شهریور ۹۵ وقتی عازم یک سفر طولانی بودم، دوستی که هیچ اطلاعی از این عادت من نداشت، یک سالنامه و یک خودکار برایم فرستاد، با این پیام که خاطرات سفر را بنویس.

سفرنامه‌ای که به خاطر آن دوست و سالنامه‌اش نوشته شد، خیلی مورد توجه کسانی که آن را خواندند قرار گرفت و بهانه‌ای شد برای بیشتر و جدی‌تر نوشتن.

درباره این‌که چه شد کتاب زندگی پای تخته سیاه را نوشتم هم در مقدمه کتاب، کامل توضیح داده‌ام.

آیا هدف‌تان از تهیه و تدوین این کتاب، داشتن یک دفتر خاطرات وزین بود یا اهداف دیگری هم در ذهن داشتید؟

عبارت «خاطرات وزین» نشانه لطف شما و باعث خوشحالی من است. انتشار «خاطرات شخصی» تنها هدفی بود که دنبال نمی‌کردم؛ چرا که من هم مثل سایر آدم‌های معمولی، یک زندگی معمولی داشته و دارم. راستش من برای جذب و جلب توجه خواننده، بخشی از ماجراهای زندگی‌ام را چاشنی بیان و انتقال تجربیات تلخ و شیرینم از دوران معلمی و سیستم آموزشی کرده‌ام با این هدف و امید که اشکالاتی رفع و راه‌هایی باز و کارهایی آسان شود.

آیا در بین خوانندگان کتاب‌تان بازتاب‌هایی داشتید که باعث تشویق و دلگرمی شما برای چاپ خاطرات‌تان شود؟

در مجموع پنج نفر خاطراتم را قبل از چاپ به طور کامل خوانده‌اند. اولین نفر همسرم بود که داستان به داستان برایش می‌خواندم و در واقع ایشان اولین ویراستار کتاب هستند. یک قرار هفتگی هم با دخترم و همسرش داشتم که هر تعداد داستانی را که نوشته بودم، برایشان می‌خواندم. این بلند خواندن کمک زیادی به من می‌کرد که در نوشتن دقت بیشتری کنم. دو نفر از دوستان صمیمی‌ام هم که دبیر بازنشسته هستند، کتاب را فصل به فصل خواندند. نظر مثبت و تشویق این پنج نفر مایه دلگرمی من برای ادامه نوشتن و تلاش برای چاپ کتاب بود.

چرا نشر جام جم را برای انتشار کتاب‌تان انتخاب کردید؟

بعد از پایان نگارش، در جست و جوی صاحب نظری بودم که حاضر شود بدون آن‌که مرا بشناسد، تمام مجموعه را بخواند و بی هیچ رودربایستی به من بگوید برای چاپ مناسب است یا نه؟ به نظرم آمد که باید در میان ناشران، دنبال چنین کسی باشم.

بیش از یک سال طول کشید. ناشری قول چاپ کتاب را داد ولی چند ماه گذشت و فرصت نکرد آن را بخواند. ناشر دیگری پس از سه ماه پیگیری بدون آن‌که مجموعه را خوانده باشد، آن را رد کرد. سرانجام توسط یکی از ناشران محترم به نشر جام جم معرفی شدم.

نوع برخورد جناب آقای قزلی مدیر محترم نشر جام جم با من و خاطراتم همان طور بود که توقع داشتم. ایشان پیش از گذاشتن هر قراری، پیام دادند که «قبل از هر چیز باید مجایم

کنید این مجموعه چه نسبتی با نیازهای مردم و مخاطبان دارد؟» در اولین دیدار هم گفتند: «من اعتبار مؤسسه و خودم را خرج کسی نمی‌کنم ولی به شما قول می‌دهم که خاطرات‌تان را کامل بخوانم و اگر مناسب و مفید بود، تصمیم می‌گیرم.»

و من که دنبال چنین کسی بودم، نفس راحتی کشیدم و بقیه کارها را به ایشان سپردم. دقت و سرعت عمل ایشان بی نظیر است و در عین حال بسیار صبور و دلسوزند. دعاگویشان هستم.

در لایه‌لای سطور و صفحات کتاب بعضا انتقادهای نرم و سختی به سیستم آموزش و پرورش کشور داشتید. آیا برایتان مشکل‌ساز و حتی چالش‌برانگیز نشد؟

تا امروز خیر. راستش اطمینان دارم هر کسی با حسن نیت این کتاب را بخواند، متوجه تلاش فراوان من بابت این‌که کتاب جنبه گزارش و شرح مآوقع داشته باشد نه انتقاد و بهانه‌جویی، می‌شود. کما این‌که یکی از فرهنگیان صاحب‌نظر که از ایشان خواهش کرده بودم پس از خواندن کتاب نظرشان را بفرمایند، در پیام‌شان این طور نوشته بودند که: «در بیان انتقادات، یک حال دلسوزانه‌ای احساس می‌شود که هر چه گفته شده برای اصلاح امور است نه برای ایرادگیری و پشت بیان هر ایرادی، علاقه‌مندی به اصلاح امور، به وضوح عیان بود.»

همکار دیگری هم تلفنی گفتند: کتاب شما مصداق این جمله حضرت شعیب است که به قوم خود فرمودند: «ما ارید الاصلاح.»

باتوجه به تجربه موفق کتاب‌تان آیا کتاب دیگری هم در دست نگارش دارید؟

از سال‌های دور آرزوی نوشتن کتابی خاص را داشته‌ام که تا امروز محقق نشده. دعا می‌کنم که بشود. آیا چاپ و انتشار این کتاب باعث تغییرات مثبت یا منفی نگرشی به وجهه شما در بین خانواده، دوستان و همکاران شد؟ مواردی را اگر در خاطر دارید بفرمایید.

من بسیار اهل کار و فعالیت هستم و در عین حال کم حرف و تا حدی درون‌نگرا. برای همین وقتی بعد از فوت مادرم یعنی سال ۹۷، نوشتن را در قالب متن‌ها و خاطرات کوتاه در اینستاگرام شروع کردم، خیلی‌ها تعجب کردند؛ حتی همسر و فرزندانم. در حقیقت کسی فکر نمی‌کرد اهل نوشتن هم باشم. واکنش‌ها همه برایم شیرین و دلچسب بود. بعد از چاپ کتاب هم روز به روز بیشتر شاهد تغییرات مثبت در نگرش اطرافیان بوده و هستم. تغییرات منفی هم با وجود نداشته یا من ندیده‌ام.

در مسیر نگارش کتاب یا بعد از چاپ آن، خاطره یا خاطراتی دارید که برایتان عزیز و ارزشمند باشد؟

در مسیر نگارش، اشتیاق و انتظار همسر و فرزندانم و نیز دوستانی که در جریان تألیف کتاب بودند، خیلی برایم جالب بود. خاطرات خوب زیادی هم بعد از چاپ کتاب دارم. از جمله یافتن و دیدار بعضی از دانش‌آموزان و همکاران قدیمی و نیز دریافت پیام از کسانی که نمی‌شناختم‌شان. مثلاً همان روزهای اول انتشار، خانم معلم جوانی پیام داد که به تازگی در یکی از مناطق جنوب تهران استخدام شده و کتاب را به عنوان هدیه تولد دریافت کرده‌است. او نوشته بود: «خاطرات شما خیلی به من کمک کرد دیدی واقع بینانه‌تر از فضای شغلی‌ام داشته باشم.»

خاطره خوب دیگری هم از آقا منصور، همسر خواهر یکی از دوستان فرهنگی‌ام دارم. ایشان بازاری و از خانواده معظم شهدا هستند. تعریف‌شان را زیاد شنیده‌ام. ظاهراً دوست و همکار من تعدادی کتاب برای هدیه دادن تهیه می‌کنند و یکی را به خواهرزاده خود یعنی فرزند آقا منصور می‌دهند تا به معلمش هدیه دهد ولی کتاب قبل از معلم به دست آقا منصور می‌رسد و ایشان آن را به بازار برده و مشغول خواندن می‌شود. آن‌طور که همکارم تعریف می‌کند ایشان هر جاکه می‌نشینند و هر کس را که می‌بیند کتاب را معرفی کرده و می‌گوید: «هر کس این کتاب را نخواند ضرر کرده‌است.» می‌دانم فرمایش ایشان از سر لطف و مهربانی است ولی دوست دارم گفت‌وگو را با این جمله آقا منصور تمام کنم.



پروانه‌ها گریه نمی‌کنند
مرضیه
اعتمادی
نشر جام جم



شریان مکران
مهدی قزلی
نشر جام جم



آداب
کتاب‌خوانی
احسان رضایی
نشر جام جم



ویولون زن
روی پل
خسرو باخانی
نشر جام جم